

«جنگ ما جنگ عقیده است و جغرافیا و مرز نمی شناسد.»
(مقام معظم رهبری)

کوک جنگ

نوشته: توران قربانی صادق

روز - خارجی - مزرعه گندم

در مزرعه گندمی که از کنارش جویبار آبی روان است و سمت دیگرش جنگلی پر درخت و در انتهای آن رشته کوهی؛ مردی همراه دو پسر نوجوانش مشغول درو گندم هستند. نور خورشید بر ساقه‌های طلایی گندم تابیده و آن‌ها را چون نگینی درخشان نمایانده است.

مترسک با مزه ای را گوشه ای از مزرعه کاشته اند تا پرندگان مزاحم سراغ گندم‌ها نیابند. اما گنجشک‌ها دسته دسته بر جاهایی که درو شده است می‌نشینند و دانه بر می‌چینند و با وزش نسیم گرمی که پیراهن ریش ریش شده مترسک را تکان می‌دهد، دوباره به پرواز در می‌آیند. مرد و پسرانش گاهی می‌ایستند و عرق پیشانی شان را با شال کهنه ای که به گردن دارند می‌گیرند و نگاهی رضایتمند به آسمان صاف و آفتابی می‌اندازند و در دل از پروردگارشان به خاطر فراوانی نعمتهایش سپاسگزاری می‌کنند.

روز - خارجی - کنار مزرعه

وقت ناهار است. لب جویبار مرد سفره گل‌داری را پهن کرده است. پاهایش را روی هم انداخته و به صدای گوینده رادیو ترانزیستوری کوچکی که به گوشش چسبانده گوش سپرده است.

پسرانش پاچه شلوارشان را تا زده وسط آب رفته اند و مشغول آب پاشیدن به هم هستند. توی سفره خیار، پنیر و چند عدد تخم مرغ آب پز است.

مرد دست آزادش را به کاسه زانویش می‌کشد و گره بر ابروهایش می‌اندازد.

نگاهی به پسرها و نگاهی به زمین پر بار زراعی اش می‌اندازد.

چند روز بیشتر از کار درو محصولش نمانده است. نگاهی به مترسک که لبهایش به خنده ثابت مانده است می‌اندازد و لبی ور می‌چیند.

روز - خارجی - کنار مزرعه

هر دو پسر غذا خورده و پای درختی به خواب رفته اند. مرد رو به قبله مشغول خواندن نماز و راز و نیاز با خداوند است. دستهایش را به سمت آسمان کرده و زیر لب چیزهایی می گوید. قطره ای اشک از گوشه چشمهایش روی صورتش می لغزد. در امتداد نگاهش به سمت آسمان آبی شاهینی زیبا در حال پرواز است.

روز - خارجی - آسمان

شاهین تا بالای بلندترین درخت ها اوج می گیرد و باز هم بالاتر می رود. چرخ زده و به سمت تخته سنگی عظیم که آشیانه اش در فرورفتگی طبیعی آن است می رود.

روز - خارجی - آشیانه شاهین زیبا

شاهین در آشیانه اش فرود آمده نگاهی به دور و بر می اندازد. سپس تخم هایش را جابه جا کرده و آرام روی آن ها می نشیند و چشم های زیبایش را به دور دست ها می دوزد.

روز - خارجی - مزرعه گندم

پسرها دسته دسته خوشه های گندم را روی هم می چینند. مرد رادیو اش را روی سنگی گذاشته است و خود مشغول شستن دست و صورتش در آب جویبار است. آهنگی که از رادیو پخش می شود به یکباره قطع شده و گوینده چیزهایی می گوید. مرد سراسیمه و متعجب بلند شده رادیو را برداشته و به گوش اش می چسباند. ناراحتی و دل نگرانی توی صورتش پخش می شود.

پیچ رادیو را می بندد و آن را توی توبره اش می گذارد. انگشت های خیسش را توی موهای جو گندمی اش فرو می برد و بغض آلود رو به سمت نسیم می ایستد و چشم هایش را بسته و سری به تاسف تکان می دهد و مستاصل نگاهی به اطراف می اندازد.

روز - خارجی - آشیانه شاهین

نزدیک غروب است و خورشید آرام آرام می رود تا پشت رشته کوهی پنهان شود. شاهین روی تخم هایش نشسته و مشغول نوک زدن بر پرهای سینه اش هست. در تیررس نگاهش توی جاده خاکی کم عرضی قاب چشم های زیبایش را گاری تک اسبه ای که زنی همراه دخترک اش می راند را پر می کند. گاری به سمت مرد و پسرها که کنار جاده نشسته اند در حال حرکت است.

روز - خارجی - کنار مزرعه گندم

زن، مرد و پسرها بسته های گندم درو شده را پشت گاری می چینند. دخترک برایشان دست زده و ابراز شادی می کند. روی دامن دخترک، عروسک کوچکی که نه ای قرار دارد. از چهره زن و مرد مشخص است که بسیار ناراحت و نگران هستند.

روز - خارجی - جاده منتهی به خانه مرد

گاری در حال حرکت به سمت خانه است. بچه ها روی بسته های گندم درو شده دراز کشیده اند و آسمان را نگاه می کنند. زن و مرد جلو گاری کنار هم نشسته اند. گاهی بر می گردند و به همدیگر نگاه معناداری می کنند؛ انگار که نخواهند بچه ها از موضوعی سر در بیاورند.

شب - خارجی - ایوان خانهٔ مرد

هوا تاریک شده است. زن و مرد توی ایوان خانهٔ روستایی نشسته اند. مرد لباسهایش را عوض کرده است. دخترک گوشه ای با عروسک اش ور می رود. صدای بازی پسرها از توی اتاق می آید. زن نگاهی به بچه ها کرده و رو به مرد چیزهایی می گوید. به نظر می رسد که نگران آن هاست. مرد مصمم سری به علامت نفی تکان می دهد؛ زن سرش را پایین می اندازد. گویا جز اطاعت چاره دیگری ندارد. رادیو کوچک مرد کنارش روشن است. ناگهان صدای گریهٔ آزار دهندهٔ عروسک کوکی همه را به خود می آورد. حتی خود دخترک هم از جا می پرد. زن با چشم هایی اشک آلود هراسان بلند شده و دخترک و عروسکش را در آغوش گرفته و به سمت اتاق می رود.

شب - خارجی - پشت بام خانهٔ مرد

مرد پشت بام در جای خوابش اش دراز کشیده است و به آسمان بی ستاره نگاه می کند. در جایش غلتیده و به سمت جاده ای که به شهر می رود نگاه می کند. هیچ خبری نیست.

صبح - خارجی - پشت بام خانهٔ مرد

خروسخوان مرد با صدای انفجارهایی پی در پی از خواب بیدار می شود. سریع پشه بند را کنار زده و راست می ایستد. جادهٔ سمت شهر را دود غلیظی پر کرده است. از نردبام پایین می آید.

روز - خارجی - حیات خانه مرد

مرد مشغول در آوردن اسب از طویله است. پسرها با زیر شلواری های راه راهی بسته- های ضروری زندگی شان را از دست مادرشان گرفته و پشت گاری می گذارند. وحشت از چهره هایشان معلوم است. صدای ضعیف انفجارهایی تک و توک به گوش می رسد. دخترک در حالی که عروسکش را در دست دارد مثل کنه به زن چسبیده است.

روز - خارجی - کوچه های روستا

اهالی روستا در کوچه ها مشغول رفت و آمد هستند. هر کس بار و بندیلی به دست دارد. همه به سمت خارج روستا در حرکت هستند.

روز - خارجی - جاده

مردم آواره و جنگ زده شهر با هر وسیله نقلیه ای که گیرشان آمده، با راهنمایی نیروهای نظامی خودی به سمت روستا و جنگل هدایت می شوند تا در فرصت مناسب به جای امن تری منتقل شوند. دشمن در حال تصرف شهر است. اهالی روستا هم به مردم جنگ زده می پیوندند و به سمت جنگل به راه می افتند.

روز - خارجی - جاده منتهی به جنگل

نیروهای خودی در شهر مقاومت می کنند. خانواده مرد همراه دیگر مردمان توی جاده ای که به سمت جنگل است در حال حرکتند. پسرها هراسان به وسایل ابتدایی زندگی شان چسبیده اند و با چشم هایی متعجب سربازان و اسلحه هایشان را نگاه می کنند. مرد افسار اسب را به دست گرفته و زن نیز دخترک را در آغوش دارد.

صدای توپ و گلوله از هر سو به گوش می رسد. نیروهای خودی با شنیدن هراشفجاری مردم خسته و کوفته را به عجله کردن وا می دارند. تعداد پیاده هایی که روی کولشان مایحتاج زندگی شان هست بیشتر از سواره هاست.

روز - خارجی - نزدیک پل

آسمان صاف و هوا به شدت گرم است. مردم پشت پل کم عرضی که روی رودخانه بسته شده است؛ به انتظار عبور ایستاده اند. جنگل از دور پیداست.

مردم اگر پل و مسافتی از دشتی صاف را طی کنند به جنگل پر درخت خواهند رسید. صدای غرش هواپیمایی مردم را به وحشت می اندازد. هر کس می خواهد که زودتر از پل عبور کند. مرد با حرکت دستهایش همه را به آرامش دعوت می کند.

اسب سرش را به سمت آسمان کرده و شیهه می کشد. مرد در تعقیب نگاه اسب به آسمان نگاه می کند. شاهین بالای سرشان در حال پرواز است. گویا احساس خطر کرده است.

روز - خارجی - آسمان

شاهین با صدای هر انفجار سر بر می گرداند و به سمت راکتی که در دشت می افتد و منفجر می شود نگاه می کند. تداعی خاطره ای تلخ در ذهن شاهین روشن می شود.

روز - خارجی - جنگل (فلاشبک)

از ماشین جیب چند مرد قوی هیکل به پایین می پرند. همه شان پوتین های محکمی به پا دارند با کلاه و عینک.

دست یکی از آنها اسلحه ایست. مرد سلاح به دست، دور و بر را می پاید و آن دیگری‌ها از پشت ماشین اره های بزرگ چوب بری را بیرون آورده و شروع به کار می کنند. هر درختی که بر زمین می افتد، پرندگان و جانورانی متفاوت پا به فرار می گذرانند. آن‌ها لانه و آشیانه شان را از دست داده اند. صدای اره ها سکوت صبحگاهی جنگل را در هم می شکند.

ساعتی نمی گذرد که هلی کوپتر جنگلانی از راه می رسد و با بلندگو هشدار می دهد. یکی از مردها مشغول بریدن درخت به قطعات کوچکتری است و آن یکی ها همین طور درخت است که می برند و می اندازند. کف زمین پر از تخم های شکسته پرندگان است.

روز - خارجی - آسمان (زمان حال)

آژیر خطری به صدا در می آید. فضا پر از وحشت و اضطراب می شود. شاهین به خود می آید. هراسان بال زده و از این سوی آسمان به سوی دیگر پرواز می کند. اما همه حواسش به مردم روی پل است.

روز - خارجی - نزدیک پل

گلوله تویی با فاصله اندکی پشت گاری مرد و خانواده اش روی پل منفجر می شود. صدای جیغ و داد جمعیت از هر سو شنیده می شود. دخترک در حال سقوط از آغوش مادرش به سمت رودخانه است که چرخ های عقبی گاری از قسمت شکسته پل رد می شود. عروسک دخترک از دستش رها و در حال سقوط به سمت رودخانه است که شاهین پروازکنان فرود آمده و در آخرین لحظات گوشه دامن چین دار عروسک را به پنجه های قوی خود گرفته و اوج می گیرد.

سر و صدا و هیجان و دود ناشی از انفجارها آنقدر شدید است که کسی این صحنه را نمی بیند.

روز - خارجی - آن طرف پل

گاری به سلامت از روی پل می گذرد. زن دخترکش را که در حال گریستن است محکم در آغوشش می فشارد. دیگر اعضای خانواده نیز صحیح و سالم اند. صدای ضجه زخمی ها به گوش می رسد. مردم به همدیگر کمک می کنند. نیروهای خودی باقی مردم را از قسمت کم عمق رودخانه به آن سمت هدایت می کنند.

روز - خارجی - جنگل

نیروهای نظامی به کمک مردمی که هنوز جانی در بدن دارند. مجروحان را توی چادرهایی که برپا کرده اند جای می دهند. مرد مشغول درست کردن قسمتی از گاری است که موقع انفجار شکسته است. دخترک گریه کرده و عروسکش را می خواهد. زن سعی می کند که آرام اش کند. پسرها وحشت زده و ناباورانه گوشه ای کز کرده اند. همه به نوعی نگرانند.

روز - داخلی - جنگل (چادر فرماندهی)

توی چادری کلی نظامی دور هم نشسته اند و دارند برای آینده این مردم آواره تصمیم گیری می کنند. با بی سیم به مافوق هایشان گزارش می دهند و دستور می گیرند. امیدشان به شب است که تیراندازی ها قطع شود و بتوانند پاتک بزنند.

روز - خارجی - آشیانه شاهین

شاهین عروسک کوکی دخترک را به لانه اش برده و به تیمار او می پردازد. کنار تخم هایش گذاشته و با نوک اش شروع به نوازشش می کند. گاه به جاده و گاه به مردمی که توی جنگل آواره و سرگردان برای استقرار در جای امنی هیاهو به راه انداخته‌اند می اندازد.

شب - خارجی - جنگل

شب فرا رسیده است. از صدای شلیک توپ و تفنگ هیچ خبری نیست. نور ضعیفی از درون تک تک چادرها توی جنگل پخش شده است. هر کس از توی بساطش چیزی برای خوردن بیرون می آورد. تنها صدایی که تا دیر وقت می آید. هق هق گریه های دخترک است که به خاطر گم شدن عروسکش سر داده است.

روز - خارجی - آشیانه شاهین

اشعه نور خورشید که توی جفت چشم های آبی عروسک می افتد، شاهین بال زنان بیدار می شود و به سمت دشمن نگاهی می اندازد. با دیدن نقاط سیاهی که هر لحظه نزدیک و نزدیکتر می شوند وحشت زده با پنجه هایش عروسک را زیر بال و پر خود می گیرد.

روز - داخلی - جنگل

غرش هواپیمایی از دور دست به گوش می رسد. مردم هراسان از چادرها بیرون آمده و به سمت انتهای جنگل فرار می کنند.

روز - خارجی - جنگل

حیوانات جنگلی هم از آسیب های جنگ در امان نمانده اند. آن ها لرزش زمین را که توسط حرکت تانک ها و نفربرهای دشمن است احساس کرده و هر کدام گوشه ای خزیده و پنهان می شوند.

همه به وحشت افتاده اند. مار خوش خط و خالی در حال بالا رفتن از صخره به سمت آشیانه شاهین است.

روز - خارجی - جنگل

تیراندازی ها از هر دو طرف شروع می شود. نیروهای خودی با شلیک توپ و تفنگ مانع رسیدن دشمن به سمت جنگل شده اند.

صدای ترکش هایی که به صخره می خورد باعث ریزش سنگ ریزه ها می شود. شاهین هراسان بال بال می زند. احساس خطر کرده است.

روز - خارجی - آشیانه شاهین

مار خوش خط و خال تا کنار آشیانه آمده است. کشمکش بینشان در می گیرد. شاهین پنجه می اندازد و از عروسک و تخم هایش دفاع می کند.

ناگهان دامن عروسک بالا می رود و نیش مار درست روی باطری کوچک پشت عروسک می خورد. فیوز صدا به کار می افتد، جرقه ای ایجاد شده و شاهین وحشت زده از آشیانه اش پریده و به اوج آسمان پرواز می کند.

روز - خارجی - جنگل

نیروهای خودی در برابر دشمن مقاومت می کنند. چند دستگاه نفر بر دشمن در حال سوختن است.

مرد خانواده اش را پشت گاری نشانده و به سمت انتهای جنگل پیش می برد.

روز - خارجی - جنگل

مار از آن بالا بر کف زمین سقوط می کند. صدای گریه ممتد عروسک کوکی فضای آشفته و جنگ زده جنگل و محیط را پر می کند. دخترک سرش را از روی شانه مادرش بلند کرده و گوش می سپارد. کسی جز او آن صدا را نمی شنود. لبخند کم رنگی روی لبهایش نقش می بندد. دستهایش را به طرف آسمان کرده و عروسک اش را طلب می کند. مادرش او را بیشتر به خود می فشارد.

روز - خارجی - انتهای جنگل

تقریباً همه مردم به انتهای جنگل رسیده اند. پشت تلی از خاک زخمی ها را کنار هم خوابانده اند. صدای شلیک توپ و تفنگ از دور به گوش می رسد. نیروهای خودی خوب مقاومت کرده اند. جاده ای که به سمت شهر است زیر دود ماشین های سوخته دشمن پنهان است.

روز - خارجی - آشیانه شاهین

شاهین بعد از چند دور زدن در آسمان به لانه اش باز می گردد. تخم هایش و عروسک سالم مانده است. تمام تن عروسک کوکی گریان را زیر پنجه هایش گرفته و دوباره اوج می گیرد. نگاه تیز بینش را از بالای درختان به پایین می دوزد. گویا تصمیمی دارد. وقتی گاری حامل دخترک و خانواده اش را می بیند آرام از اوج آسمان خودش را به بالای سرشان می رساند. پنجه هایش را باز کرده و عروسک را رها می کند.

روز - خارجی - انتهای جنگل

عروسک با سر بر کف گاری می افتد، صدای خنده یکنواختی جای گریه ممتد و آزار دهنده عروسک را در فضا پر می کند.

دخترک از آغوش مادرش سُر خورده و عروسک اش را بغل می زند، در حالی که اشک شوق کاسه چشم هایش را پر کرده است.
برای لحظه ای لبخندی کم رنگ بر چهرهٔ تک تک اعضای خانواده مرد می نشیند.

روز - خارجی - آشیانهٔ شاهین

شاهین راضی و خشنود روی تخم هایش نشسته و نگاه تیزش را به دور دست ها دوخته است.
در تیررس نگاهش مزرعه گندمی هست که هیچ پرنده ای در آن پر نمی زند و مترسکی که دیگر لب هایش خندان نیست.
و رزمده هایی که در کمین دشمن بیدار و هوشیار به انتظار مانده اند.